

خوانش مکتوبات مولانا بر اساس تاریخ‌گرایی نو

نگارنده‌گان: دکتر شیرزاد طایفی*

غلام‌رسول رحمانی**

چکیده

مکتوبات مولانا، از جمله متون شاخص مربوط به جامعه و زمانه خود است، که از آن اطلاعات خوبی می‌توان استخراج کرد. رویکرد تاریخ‌گرایی نو که هر متن را خرده‌روایت تاریخی می‌داند، در این زمینه می‌تواند کارایی مؤثری داشته باشد. هدف عمده ما در این پژوهش، این بوده است که برای این پرسش‌ها پاسخ بیابیم که: نگاه مولانا در مکتوبات وی، به قدرت چه‌گونه است؟ گفت‌وگوهای مهم اجتماعی محدوده جغرافیایی‌یی که مولانا در آن می‌زیسته، باتوجه به مکتوبات وی، چیست؟ در این پژوهش، به‌صورت انتقادی و به روش تحلیل کیفی و با رویکرد تاریخ‌گرایی نو، مکتوبات مولانا بازخوانی شده است. یافته‌های ما نشان می‌دهند مولانا، حاکمیت را امری قدسی و الهی می‌داند و انقیاد در مقابل حاکم نیک و بد، ضروری است. منت دین‌داری هم‌چون گفت‌وگومانی پُرنسنگ قابل مشاهده است. قدرت صوفیان و عارفان در کنار حاکمیت، امری قابل توجه است. فقر، دغدغه بسیاری از مردم آن روزگار است؛ و حاکمان، از رواداشتن ظلم در حق مردم، ابایی ندارند.

واژه‌گان کلیدی: مکتوبات مولانا، تاریخ‌گرایی نو، قدرت، حاکمیت و

دغدغه‌های اجتماعی.

* دانش‌یار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (Sh_tayefi@yahoo.com و taefi@atu.ac.ir)

** دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران؛ و کادر علمی و اداری دانشگاه غالب هرات (نویسنده مسئول: gh.rasoolrahmani@gmail.com)

۱. مقدمه

انسان، وابسته به علایق خود است که این علایق، خواسته و ناخواسته، بر تولیدات او اثر می‌گذارند. تولید نوشتار نیز یکی از برون‌دادهای انسانی است. تاریخ‌نگار، چون وابسته به علایق خود است، نمی‌تواند تاریخی محض و بی‌غرض بیافریند؛ لذا تاریخ‌گرایی نو، با این باور که هر متن می‌تواند یک روایت باشد، و هر روایت ناگفته‌های تاریخ را بازگو می‌کند، به دنبال فهم خُرده‌تاریخ‌های بشری پا به عرصه وجود گذاشت. استفاده از این رویکرد، برای خوانش مکتوبات مولانا، که یکی از عینی‌ترین متن‌هایی است که می‌شود از دل آن، مسائل مهم اجتماعی را استخراج نمود، می‌تواند فهم ما را از جامعه آن روزگار و نگاه شخصی چون مولانا را به مسأله قدرت و حاکمیت، بیش‌تر نموده، گفت‌مان / گفت‌مان‌های مهم اجتماعی روزگار وی را تا حد زیادی روشن سازد.

در ارتباط به پیشینه بحث، باید یادآور شد، که آثار خوبی تدوین شده، که هرکدام از زاویه‌یی به مکتوبات مولانا نگریسته‌اند؛ اما تاکنون، پژوهشی از دید تاریخ‌گرایی نو به این اثر نپرداخته است. «گونه فرهنگی مکتوبات مولانا» (بررسی سه مقوله موضوع، مخاطب و افراد واسطه در نامه‌های مولانا) (۱۳۹۶)، نوشته زهرا تقی‌زاده و مسعود روحانی‌است، که در نتیجه‌گیری و در مبحث قدرت ایدئولوژیک مولانا آمده است: «روابط مولانا با دستگاه حاکم، حسنه است؛ وی از مدح‌سرایی به خاطر بهره‌مندی از حمایت مادی و معنوی ایشان در جهت منافع مردم، به‌ویژه سالکان و عرفا، ابایی ندارد؛ مدام از دولت‌مردان درخواست و مطالبه می‌کند و دستگاه حاکم نیز پاسخ مثبت می‌دهد» (تقی‌زاده و روحانی؛ ۱۳۹۶: ۶۵). این مقاله، اطلاعات خوبی درباره مخاطبان و افراد واسطه در نامه‌های مولانا در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که ما در پژوهش خود، این مبحث را جداگانه بررسی نکرده‌ایم؛ چون تکرار بحث، نوعی بی‌اعتنایی به دست‌آورد پژوهش فوق‌الذکر و مخاطبان است. می‌توان برای آگاهی از این اطلاعات به مقاله تقی‌زاده و روحانی مراجعه کرد.

مقاله دیگری که به موضوع ما بسیار نزدیک است و علمی هم نگاشته شده، «تعامل مولانا جلال‌الدین بلخی با نهادهای سیاسی قدرت در قونیه» (۱۳۹۲)، نوشته محمود فتوحی است، که در مقام نتیجه‌گیری در چکیده می‌نویسد: «خُرده‌ایدئولوژی الزام اطاعت از اولی‌الامر، هم‌راهی متدینان با ظلمه و تأیید آنان را توجیه می‌کند. نیروی عظیم ایدئولوژی مانع آن می‌شود که فردی چون مولوی یا جامعه او بتواند از تناقضات بنیادین خود آگاه شود. ایدئولوژی نه‌تنها همه‌چیز را توجیه می‌کند، بل که تناقض‌ها را طبیعی جلوه می‌دهد» (فتوحی؛ ۱۳۹۲: ۴۹). نگارنده در این مقاله، به مکتوبات مولانا، کتاب *فیه‌ما‌فیه*، مثنوی معنوی و غزلیات شمس و نوشته‌های پیرامونی مولانا توجه داشته است. تفاوت کار ما با این مقاله در این است که نخست، محدوده پژوهشی ما صرفاً مکتوبات مولانا

است، که این امر مجال بیش‌تری برای واکاوی دقیق مسأله می‌دهد؛ دوم این‌که ما منحصرأ با روی‌کرد تاریخ‌گرایی نو به خوانش این اثر رفته‌ایم؛ سوم این‌که یافته‌های ما مفصل‌تر است. دو مقاله ارزش‌مند دیگر نیز وجود دارد، که اطلاعات خوبی دربارهٔ مکتوبات مولانا به ما می‌دهند؛ «*رزش ادبی مکتوبات مولانا*» (۱۳۸۳)، نوشتهٔ غلامعلی حداد عادل، که معلومات مفیدی دربارهٔ شگردهای ادبی مکتوبات مولانا در اختیار خواننده قرار می‌دهد؛ و «*چهرهٔ مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او*» (۱۳۸۱)، باز نوشتهٔ غلامعلی حداد عادل است، که طی آن می‌نویسد: «از این نامه‌ها به‌روشنی معلوم می‌شود که مولانا عارفی گوشه‌گیر و فراری از مردم و بی‌خبر از واقعیات و مسائل و مشکلات جامعه نبوده، بل که با تن و گوشت و پوست و خون خود در میان مردم می‌زیسته و با آنان در زنده‌گی روزمره شریک و همراه بوده است...» (حداد عادل؛ ۱۳۸۱: ۱۸۸).

اهداف ما در این پژوهش، آن بوده که به این پرسش‌ها پاسخ قانع‌کننده‌ی دهیم که: نگاه مولانا در مکتوبات وی، به قدرت چه‌گونه است؟ گفت‌مان‌های مهم اجتماعی محدودهٔ جغرافیایی‌یی که مولانا در آن می‌زیسته، با توجه به مکتوبات وی، چیست؟

روش پژوهش، انتقادی و تحلیل کیفی است، که با روی‌کرد تاریخ‌گرایی نو انجام شده است و جامعهٔ آماری پژوهش نیز، مکتوبات مولانا است. در سامان‌بخشی به مباحث نظری، به آثاری که مرتبط با چیستی تاریخ و تاریخ‌آناتولی بوده‌اند، توجه داشته‌ایم.

یافته‌های ما نشان می‌دهند که: مولانا با صاحبان قدرت، تعامل خوبی داشته و آنان را توصیف و تمجید می‌کرده است. منت‌دین‌داری، هم‌چون گفت‌مانی اصلی در این اثر دیده می‌شود. حاکمان بر رعیت ظلم می‌کنند. فقر در جامعه گسترده است و صوفیان / عارفان، مانند قدرتی قابل توجه، در این اثر قابل پی‌گیری است.

۲. چیستی تاریخ

آن‌چه تاریخ نام دارد، چیست؟ یک پاسخ این است: «تجربهٔ زنده‌گی انسان، که در طول زمان گسترش یافته است». زنده‌گی آکنده از فرازونشیب‌هاست؛ بنابراین، یکی از مفاهیم اساسی تاریخ، تغییر است (استنفورد؛ ۱۳۹۳: ۲۳)؛ اما به لحاظ لغوی، واژهٔ یونانی *historia* چندین معنا دارد، که مهم‌ترین آن‌ها «پژوهش»، «دانش»، «علم»، «شرح نوشتاری پژوهش‌ها»، «گزارش»، «روایت» و «تاریخ رویدادها» است (احمدی؛ ۱۳۹۶: ۳). واژهٔ «تاریخ» را به دو معنای اصلی به‌کار می‌بریم: ۱. شماری از رویدادهای گذشته را «تاریخی» می‌خوانیم؛ ۲. بازگویی یا بازنویسی رویدادی خاص یا رشته‌یی از اتفاق‌ها را «تاریخ می‌نامیم» (همان؛ ۹).

کوتاه‌سخن این که تاریخ، علمی است که با مطالعه آن از سرگذشت و احوال اُمم و ملت‌های گذشته آگاه می‌شویم. یا «مطالعه تاریخ شامل تمام چیزهایی است که انسان‌ها گفته‌اند، اندیشیده‌اند، انجام داده‌اند و یا متحمل شده‌اند» (حمیدی؛ ۱۳۹۳: ۴۷)؛ اما حقیقت این است، که هر روایت در قید گذشته، تاریخ است. این روایت، اگر تخیلی باشد، می‌شود تاریخ تخیلی (شاید اسطوره)، اگر برگرفته از واقعیت‌های اجتماعی باشد، می‌شود تاریخ اجتماعی، اگر سرگذشت ادبیات را بیان کند، می‌شود تاریخ ادبیات و اگر...؛ از این جهت است که هر روایت زمان‌مند را تاریخ می‌نامیم؛ پس تاریخ، با روایت آغاز می‌شود. این دو را در عنوانی جداگانه بیان می‌کنیم.

۱-۲. تاریخ و روایت

تاریخ‌نگار، رویدادی تاریخی را روایت می‌کند. داستان‌نویس، قصه‌ی خیالی را روایت می‌کند. نویسنده یک رمان تاریخی، داستانی را که ترکیبی است از فضاها و شخصیت‌های مجازی و فضاها و شخصیت‌های واقعی، روایت می‌کند. تاریخ‌نگار و رمان‌نویس، کاری مشابه انجام می‌دهند، یعنی گزارشی روایی فراهم می‌آورند. گزارش تاریخی و گزارش داستانی از یک قماش‌اند؛ چون دست آخر گزارش‌هایی از کنش‌های انسانی‌اند، وضعیت‌های ثابت و متغیر را توصیف می‌کنند و از موقعیت‌های انتقالی سخن می‌رانند (احمدی؛ ۱۳۹۶: ۱۳۹).

«روایت، به زبان ساده، عبارت است از: بازنمایی یک رخداد یا مجموعه رخدادها» (ابوت؛ ۱۳۹۹: ۴۱). روایت را در معنای کلی آن باید دست‌آورد توضیح تسلسل کنش‌های آدمی دانست؛ آن‌چه در نوع خام و عامیانه می‌توان داستان نامید؛ به دیگر سخن، امتدادی است که از یک زمان ابتدایی آغاز می‌شود و سپس با گذر از مجموعه‌ی از وقایع، به نقطه‌ی پایانی نزدیک می‌شود و در این گذر، آدم‌هایی شخصیت‌پردازی می‌شوند؛ از این‌رو، باید گفت که روایت، ذکر گام‌به‌گام وقایع است؛ اما آن را می‌توان معنای اولیه پی‌رنگ نیز نامید. درواقع، ارسطو داستان را بیان کنش آدمی در یک پی‌رنگ می‌داند و اجزای پی‌رنگ را نیز آغاز، میانه و پایان معرفی می‌کند. از نظر او، پیش از آغاز نباید حادثه دیگری آمده باشد؛ میانه، وسط حوادث دیگر آمده؛ و پایان باید پی‌آمد منطقی و طبیعی حوادث پیشین باشد؛ اما نکته اصلی را باید در واژه تعیین‌کننده «منطقی» یافت؛ چنان‌که ای. ام. فورستر در کتاب جنبه‌های رمان، همانند ارسطو که پی‌رنگ را کلیتی منسجم می‌داند، که در صورت حذف بخشی از آن، احساس نقص در آن نموده می‌شود، بر این باور است که پی‌رنگ، داستان یا همان قصه رشته‌ی از حوادث است، که بر حسب توالی زمان ترتیب یافته باشند، و طرح یا همان پی‌رنگ نیز نقل حوادث است با تکیه بر روابط علت و معلولی؛ و باز در ادامه اعتقاد دارد، «سلطان مُرد و سپس ملکه مُرد»، داستان است؛ اما سلطان مُرد و ملکه از فرط اندوه درگذشت، پی‌رنگ است (فرزانه دهکردی؛ ۱۳۸۹: ۱۳۸۹).

۱۷-۱۸). روایت، در تلقی وایت^۱، به‌طور تفکیک‌ناپذیری وابسته مسائل مرجعیت و قدرت است (به‌نقل از ا. کلارک؛ ۱۳۹۸: ۱۴۷)؛ از این‌روست که تاریخ‌گرایی نو، قدرت را در چه‌گونه‌گی تولید متن، مؤثر می‌داند؛ باین‌حساب، روشن می‌شود که روایت، جزء اساسی و حتمی تاریخ است. مکتوبات مولانا، می‌تواند یک روایت باشد از روزگار او، به‌گونه نامستقیم.

۳. چستی تاریخ‌گرایی نو

تاریخی‌گری / تاریخ‌گرایی نو، نخستین‌بار در سال ۱۹۸۲ از سوی استفان گرینبلت در مقدمه‌یی بر کتاب مجموعه مقالات صور قدرت و قدرت‌صور در عصر رنسانس به مثابه جریانی انتقادی تعریف و توصیف گردید. در این کتاب، وی به مقایسه روی‌کردهای انتقادی این دوران در محافل آکادمیک امریکا، یعنی «تاریخ ادبیات سنتی» و «نقد نو» می‌پردازد (نوذری؛ ۱۳۹۲: ۵۱۷).

«تاریخ‌گرایی جدید، با واژه‌گان خاص خود همراه است. از جمله مفاهیمی که اخیراً در مطالعات ادبی رواج گسترده‌یی پیدا کرده و وارد بحث‌های تاریخ در امریکا شده‌اند، مفاهیم زمینه، متن، ساختارشکنی، کانون، نظریه دریافت مخاطب و گفت‌مان است» (Hoover, 1992: 356).

درواقع نوتاریخی‌گری / تاریخ‌گرایی نو، آیین فکری و جزمی نیست. روش واحدی را هم در بر ندارد. چشم‌اندازی است که از آن هرکس می‌تواند باتوجه به نیازها و ویژه‌گی‌های متن و فرهنگ مورد تحقیق خویش، روش مناسب و زبان مناسب برای بررسی متن مورد نظر را بیابد. وحدت نظری منادیان این چشم‌انداز را می‌توان در چند فرضیه مشترک خلاصه کرد: می‌گویند هر متنی، به شکلی پیچیده و لایتجزا، با شرایط مادی زمان خویش در پیوند است. می‌گویند قواعد «مبادله کالا» و «حرکت و انباشت سرمایه»، شباهت‌هایی مهم با قواعد مبادلات هنری، تأثیر و تأثر ادبی و انباشت و گردش سرمایه نمادین (Symbolic Capital) در جامعه دارد. می‌گویند روش‌های نقد ادبی که برای شناخت آثار هنری به کار می‌آیند؛ درعین‌حال، برای حلاجی آثار تاریخی نیز لازم و کارسازند. معتقدند هر اثر تاریخی بالمآل نوعی کار ادبی است و هر کار ادبی، خواهی‌نخواهی آیینیه‌یی از تاریخ است. هیچ متنی معنای مطلق ندارد (میلانی؛ ۱۳۸۷: ۱۴).

خلاصه این که اصطلاح تاریخ‌گرایی نو امروزه به روی‌کردی گفته می‌شود، که تاریخ را آن‌گونه که تاریخ‌نگاران سنتی به نظر مخاطب می‌رسانند، پذیرا نیست. این روی‌کرد در دهه هشتاد قرن بیستم و بیش‌تر بر مبنای اندیشه‌های استفان گرینبلت امریکایی شکل گرفت و بعدها آرتور ماروتی، لوئیس مانتروز و استیون اورگل آن را گسترش دادند. با تاریخ‌گرایی نو خوانشی از متن مورد نظر به دست می‌آید، که با داده‌ها و گزارش تاریخ‌نگاران متفاوت است. منتقد تاریخ‌گرایی نو، آثار ادبی دوران‌های گوناگون تاریخ را مدّ نظر قرار می‌دهد، تا رابطه متن با تاریخ را بازنگری کند و در تفسیر

متن، علاوه بر جنبه‌های ادبی متن، از بر ساخت‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی در هر دوره تاریخی بهره می‌گیرد. در این روی‌کرد، بر تاریخی‌بودن متن و منتیت تاریخ تأکید می‌شود. تاریخ‌گرایان نو سعی دارند نوعی تفسیر انتقادی ارائه دهند، که در آن شبکه‌یی از روابط بررسی شود و به‌منزله نزدیک‌ترین تفسیر به واقعیت باشد. درواقع متن را فضایی می‌بینند که در آن، روابط پیچیده خود را آشکار می‌کنند (حجازی؛ ۱۳۹۹: ۱۱۰).

بین تاریخ‌گرایی نو و نقد تاریخی، تفاوت است. نقد تاریخی، شیوه نقادی متداول در نزد آن دسته از منتقدان است، که حوادث تاریخ را برای توجیه و تبیین کیفیت و ارزش آثار ادبی کافی می‌شمارند (زرین‌کوب؛ ۱۳۸۹: ۶۱)؛ یا به عبارتی: «در نقد تاریخی، هر اثر ادبی بر مبنای زمینه‌های تاریخی مرتبط با آن مورد بررسی و تفسیر قرار می‌گیرد» (امامی؛ ۱۳۹۳: ۱۶۵). در حقیقت نقد تاریخی، وسیله تحقیق در تاریخ ادبیات به‌حساب می‌آید. البته تاریخ ادبیات، از آن لحاظ که معرف اوضاع و احوال اجتماعی هر ملت است، اهمیت بسیار دارد؛ اما نقد و تحقیق در ادبیات را نمی‌توان و نباید منحصر به وسیله طریقه تاریخی میسر و کافی شمرد. آن‌چه در آثار زیبای هنری مورد توجه منتقد است، فقط جنبه تاریخی آن‌ها نیست (زرین‌کوب؛ ۱۳۸۹: ۶۱).

۴. معنا در ادبیات

یکی از پرسش‌هایی که در مقابل تاریخ‌گرایی نو _ که هر متن ادبی / غیر ادبی را یک خرده‌روایت تاریخی می‌داند _ این است، که آیا متن ادبی / غیر ادبی، می‌تواند بیان‌گر حقایق باشد؟ چرا که یکی از پیچیده‌ترین مسائل تحلیل متن ادبی، چه‌گونه‌گی شکل‌گیری «معنا» و درک آن در فضایی از کاربرد زبان است، که در نوع خود «واقعیت‌گریز» می‌نماید و بر حسب گریز از هنجاری‌های حاکم بر «زبان خودکار» آفریده می‌شود (صفوی؛ ۱۳۹۱: ۳۸۷).

معنایی که در متن ادبی شکل می‌گیرد، خارج از فضای معنایی در زبان خودکار قابل درک نیست؛ به عبارت ساده‌تر، هیچ معنایی در متن ادبی قابل درک نیست، مگر آن‌که در زبان خودکار تعبیر شود (همان؛ ۳۹۹)؛ لذا باید این نکته را در خوانش متون ادبی بر اساس تاریخ‌گرایی نو، مد نظر داشته باشیم و به شناخت صور خیال و شگردهای ادبی، مجهز باشیم، تا از سوء تعبیر در قضاوت‌های خود، به دور بمانیم.

۵. مولانا و شاهان روزگار او

پادشاهان سلجوقی آسیای صغیر نه تنها با محیط امن و آسایش بخش منطقه خود دانش‌مندان را جلب می‌کردند، بل که آن‌ها را از هر جهت مورد حمایت مادی و احترام معنوی قرار می‌دادند (یازجی؛ ۱۳۶۹: ۱۴۲).

در قونیه، مولانا حرمت و حشمتی تمام داشت. پادشاهان سلجوقی روم، خاصه عزالدین کیکاووس و رکن‌الدین قلج ارسلان نسبت به او ارادت می‌ورزیدند. معین‌الدین پروانه به مجلس او رفت و آمد می‌کرد و هدیه و نیاز می‌داد. صدرالدین قونوی، عارف نام‌دار ولایت در حق وی تکریم بسیار می‌کرد. سراج‌الدین ارموی که از دانش‌مندان نام‌دار عصر بود، در وی به چشم بزرگی می‌نگریست (زرین‌کوب؛ ۱۳۸۹: ۲۳۰-۲۳۱).

مولوی در طول مقام و زنده‌گی خود در آسیای صغیر، با گروهی از پادشاهان و اُمرا و عالمان و شاعران معاصر و با بعضی معاشر بوده است؛ مانند غیاث‌الدین کبخسرو ثانی (۶۴۳-۶۳۴) که بر اثر شکست از بایجو سردار مغول، دوران نفوذ مغول در آسیای صغیر آغاز شد، عزالدین کیکاووس ثانی (۶۵۵-۶۴۳)، رکن‌الدین قلج ارسلان رابع (۶۶۶-۶۵۵) و غیاث‌الدین کبخسرو ثالث (۶۸۲-۶۶۶) که نسبت به مولوی با حرمت بسیار رفتار می‌کرده‌اند؛ چنان‌که به خدمت او می‌رسیده و در مجالس سماع وی حاضر می‌شده‌اند (صفا؛ ۱۳۶۹: ج ۳، بخش اول / ۶۵۶-۶۵۷).

مولانا روابط بسیار نزدیکی با عزالدین کیکاووس دوم داشت، که شاید خود را به‌نوعی از مریدان مولانا می‌دانست (به نقل از: دین‌لویس؛ ۱۳۸۵: ۳۶۳).

۶. مکتوبات مولانا

مکتوبات، مجموعه‌یی از نامه‌های مولانا است که تنها در سه یا چهار نامه از آن‌ها از صلاح‌الدین زرکوب، به‌عنوان شخصی زنده، نام برده می‌شود. در بیش از بیست‌وپنج نامه دیگر، ذکر حسام‌الدین چلبی در میان است؛ بنابراین، غالب نامه‌ها، که تعداد کل آن‌ها به یک‌صدوپنجاه می‌رسد، در طول ده تا پانزده سال آخر زنده‌گی مولانا نوشته شده است. چهارده نامه از آن‌ها برای وساطت در کار نظام‌الدین طغرای خطاط است، که داماد صلاح‌الدین و نیز خویشاوند حسام‌الدین بوده است. سیزده نامه دیگر، توصیه و سفارش در حق شیخ صدرالدین پسر حسام‌الدین است، که گویا در جامه فقیهان و اهل منبر بوده است. از مضمون نامه‌ها پیداست که دامادهای هر دو خلیفه مولانا محتاج پشتیبانی و مایه دل‌واپسی و نگرانی خاطر او بوده‌اند. مخاطبان نامه‌ها غالباً بزرگان قونیه‌اند و موضوع بیش‌تر

آن‌ها تقاضای کمک و عطف توجه برای یکی از متعلقان است؛ اما لحن مولانا هیچ‌گاه ملتمسانه و گدامنشانه نیست (دانش‌نامه ادب فارسی؛ ج ۲ / ۱۳۸۶: ۵۲۸-۵۲۹).

مکتوبات هیچ شباهتی به نامه‌های رسمی و غیر رسمی شاعران و عارفان برجسته دیگر ندارد؛ نه مانند نامه‌های منشیه‌ها، فضل‌فروشانه و تکلف‌آمیز و نه اثر ادبی محضی است که نامه‌نویسی در آن به مثابه شگردی برای آفرینش ادبی به کار گرفته شده و محتوای آن موهوم و خیالی باشد.

مخاطب نامه‌ها اشخاص واقعی و تاریخی‌اند و هر نامه‌یی برای رفع نیاز و حل مشکلی به قلم آمده است؛ درعین‌حال، لحن و فحوای نامه‌ها کاملاً مختص مولاناست. عنصر اخلاق و عاطفه و نگاه انسانی در درخواست‌ها و سفارش‌ها و پای‌مردی‌های مولوی غلبه دارد. همین‌جاست که پای‌استشهاد به آیات و احادیث، و امثال و ابیات حکیمانه و مؤثر به میان می‌آید و نویسنده با جان و وجدان مخاطب سروکار پیدا می‌کند (مشتاق‌مهر؛ ۱۳۹۶: ۷۹).

برای آشنایی بیش‌تر با مکتوبات مولانا، می‌توان به مقدمه توفیق ه سبحانی بر این کتاب و مقالات غلامعلی حداد عادل مراجعه کرد.

۷. مکتوبات مولانا و تاریخ‌گرایی نو

۷-۱. مولانا و صاحبان قدرت

از نامه‌های مولانا چنان بر می‌آید، که وی، به صاحبان قدرتِ آناتولی، بدون استثنا، روی خوش نشان داده و هرچه لقب و اوصاف نیکوست، نثار همه می‌کرده است؛ اگرچه شیوه مکتوب‌نویسی در روزگار وی، چنین بوده که در ابتدای نامه‌ها القابِ فاخر نثار مخاطب می‌کردند، اما از شخصی چون مولانا، که بسیاری از قراردادهای اجتماعی را بر نمی‌تابد و رعایت نمی‌کند، بعید است که این امر، از سرِ آن قواعد باشد؛ بلکه نگاهِ منقاد به حاکمیت، وی را به این‌سو کشانده است. در نامه اول، به کیکاووس در سپاس از توجه به نجم‌الدین ابن خرم، چنین مدح‌سرایی می‌کند:

... از فرزند اعزّ امیر سپاه‌سالار عالم عادلِ مُقبل، نجم‌الدین دین‌پرورِ خدای‌ترسِ حلیمِ کریم،
روح‌الأمر، مقرب‌الملوک و السلاطین، المستغنی عن الثناء لشهرته فی‌الدین و الصدق و الصفا و
الیقین... (مولوی بلخی؛ ۱۳۷۱: ۵۹).^۱

و در ادامه می‌نگارد:

... که این پدر از آغاز دولتِ عالم‌آرایِ شهریارِ راستین، النادر بین سلاطین‌الاولین و الآخِرین،
بحر‌العدل و الاحسان، مهدی‌الرحمه فی‌آخر الزمان، عمت مناقبته فاستغنی عن الشرح و البیان، اخافُ
علیه من غیره‌الرحمان و اَلّا اثبت علیه بعض ما یلیق باقباله و اقمّت‌البرهان... (۵۹).

^۱ از این پس، به جای آوردن مآخذ کامل مکتوبات مولانا، صرفاً صفحه مورد نظر را می‌آوریم.

چنان غرق در مدح گویی و تمجید می شود، که از گرفتن القابی چون مهدی الرحمه فی آخر الزمان نیز ابایی ندارد.

به مجدالدین اتابک، در نامه هشتم، می نگارد:

... افتخار الامراء، مختص الملوك و السلاطين، عالم عادل، مَلْکِ الاخلاق، فخر الآفاق، یگانه عالم، نادر الزمان، الحسیب النسیب، ولی الایادی و الاحسان، مجدالدوله والدین، علاء الاسلام و المسلمین، ناصر الهدی و الیقین، مع سائر القابه... (۷۲).

برای او فاتحه و آیه الکرسی می خواند:

فاتحه خوانده آمد، تا خاتمه این بشارت، جز به مزید مقرون نباشد، و آیه الکرسی خوانده آمد تا این تخت بخت بدان نیکوخواهان دین و دولت دائماً مثبت باشد... (۷۳).

در نامه بیست و دوم، به تاج الدین معتز، درباره نظام الدین داماد حسام الدین و درخواست جبران

زیان های وی، می نگارد:

آفتاب اقبال ملک الامراء، امیر ربانی، کریم الذکر، لطیف الفکر، مغبوط الایامن، مصباح المساکین، اعلم عادل، مشهور الآفاق، فخر خراسان و عراق، صاحب الدولتین، ولی السعادتین، عدل گستر، مظلوم پرور، احسان پیشه، عاقبت اندیشه، امان البلاد و ملاذ العباد، مونس الفقراء، تاج الحق و الدین، العافین عن الناس و الله یحب المحسنین... (۸۹).

نیز در نامه سی ام، به معین الدین پروانه در تشکر از احسان های وی، می نگارد:

آفتاب اقبال بخش لشرقیه و لاغریه و لارضیه و لاسماویه، بل الهیه ربانیه ازلیه ادبیه، بر ذات مطهر منور معطر لطیف شریف ولی الایادی و النعم، ملک الامراء و الحجاب، فلک المعالی، تاج الاعالی، الدستور الربانی و الحاکم الروحانی، الغ قتلغ دین پرور، پرانه بک _ خلدالله علوه _ تابنده و مُشرق باد... (۹۹).

برای چرایی این رفتار مولانا با حاکمان، به مقاله ارزش مند فتوحی (تعامل مولانا جلال الدین بلخی با نهادهای سیاسی قدرت در قونیه)، مراجعه نمایید.

۷-۲. حاکمیت در نگاه مولوی

مولوی، در نامه دوم، به معین الدین پروانه، در تشکر از احسان به صدرالدین، نظر خود را درباره

حاکمیت چنین بیان می کند:

ملک تعالی _ جل جلاله _ که مالک الملک است، یکی را به مُلْک دنیا مخصوص گرداند و تاج عزت بر فرق او نهد و بر تخت مملکت نشاند و بقاع و بلاد را مسخر و رام فرمان و اشارت او گرداند و دل های سرکش را، طوعاً و کرهً، خاضع و منقاد او دارد و خزاین و عساکر را فدای مرادات او گرداند، تا به لطف خزاین و قهر عساکر، مکافات هواخواهان ملک خود کند و صدر منبر و نقد نقره و

زر را به نام و القاب و خطبه و سکه او مرسوم گرداند و در زمان اندک، این همه رقوم عجب را، که بر لوح خاک مهندس قدیم نقش قدیم... (۶۱).

از این نظر، چنین استنباط می‌شود، که حاکمیت در نظر مولوی، امری دینی و الهی است؛ و اطاعت از اولی الامر را به دنبال دارد؛ درحالی که می‌دانیم اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار وی، سامان خوبی ندارد و یکی از حاکمان در پی نابودی و ویرانی دیگری است و از هر نوع حيله و نیرنگ در کار یک‌دیگر استفاده می‌کنند. اوضاع آشفته است و قدرت، عامل کشمکش‌های حاکمان.

به معین‌الدین پروانه، چنین می‌نویسد:

... مصروف‌بودن همت عالی ملکانه پیغام‌برانه ملک‌الامراء، پروانه معظم و شوق او به لقای حضرت لایزال و اجتهاد و رضاطلبی و دل‌داری فقرا و عاقبت‌اندیشی و اعتماد به وعده‌های حق، خوابی است که تعبیر این علو مرتبت و کمال عنایت و حسن عاقبت آن یگانه حضرت_ ادام‌الله علوه_ است (۶۲).

حتا شغل حاکمیت، هم‌طراز با مسؤولیت پیام‌بران دانسته می‌شود، که بازهم نگاه تقدسی مولوی نسبت به حاکمیت مستفاد می‌شود.

۳-۷. فقر اجتماعی

کثرت نامه‌های مولانا در ارتباط با دست‌گیری نیازمندان، می‌رساند که فقر و تنگ‌دستی، در لایه‌های مختلف جامعه وجود داشته است.

در نامه نهم، به مجدالدین اتابک، درخواست کمک مالی برای نظام‌الدین به سبب زیان‌هایی که دیده است، می‌کند:

عرض می‌رود حال فرزند مخلص معتقد، نظام‌الدین _ نظم‌الله اموره _ که فرزند قدیم این داعی مخلص است و اخلاقی، که آن به ریاضت بسیار طالب را میسر نشود، حق تعالی، که وهاب و مُعطی‌النعم قبل استحقاق‌ها و قدیم‌الاحسان است _ جل جلاله _ در نهاد او نهاده است؛ پیوسته مکسب و مال او... توقع است از درویش‌پروری و کهترنوازی صاحب اعظم _ عظم‌الله اجره فی الدارین _ که سایه لطف و رحمت و پادشاهی بر احوال او گستراند، که بس زیان‌ها رسیده است بدو از وجوهی که به شجر آن خدمت شما را تصدیع نمی‌دهیم... (۷۵).

در نامه صدویازدهم، به سیف‌الدین والی بک، در توصیه نظام‌الدین، از رقت و دشواری ایام سخن می‌گوید:

«الله الله، هنگام رقت است و وقت شفقت است، کارد به استخوان رسیده است...» (۲۰۱).

۴-۷. منت دین داری

در مکتوبات، منت دین داری، هم چون گفت‌مانی قوی قابل مشاهده است و طیفی از جامعه آناتولی روزگار مولانا را به نمایش می‌گذارد، که به سبب عبادت خداوند و پرداختن به امور دینی، وبال گردن حاکمیت‌اند و حق عبادت می‌گیرند. در جامعه آن روز، هنوز معضل عبادت فردی و خدمت اجتماعی روشن نگردیده و عده‌یی از این ره‌گذر، نان می‌خورند.

در نامه هفدهم، به مجدالدین، درخواست بخشوده‌گی کمال‌الدین را از خراج می‌بینیم:

رافع تحیت، فرزند عزیز، کمال‌الدین _ کمال‌الله سعادت _ از فرزندان مخلص این داعی است، و مشغول به طاعت و اوراد و اندیشه آخرت؛ لاشک، چون در دین داعیه کسب را و گمان حرص را سست کرد، بسی زیان‌ها در مال افتاد، وام دارد و معیل است. توقع است که آن‌چه طرح می‌کند بر عامه، او را از آن معاف دارد، که ... (۸۲).

و در نامه بیست و دوم، به تاج‌الدین معتز درباره نظام‌الدین داماد حسام‌الدین و درخواست جبران زیان‌های وی می‌نویسد:

فرزند مخلص معتقد، نظام‌الدین _ نظم‌الله اموره _ فرزند این داعی است، و حقوق فرزند و خدمت و جان‌بازی مخلصانه بر این داعی بسیار ثابت دارد، و از عهد صغر، در باب فقرای ربانی، مال چه باشد که جان بذل کرده است؛ زیرا در بنده‌گی فقراء بر رسته بوده است. نه بر بسته (۸۹).

در نامه سی و ششم، به فخرالدین علی صاحب عطا، درخواست عفو یاران از مطالبات می‌کند:

اعلام می‌رود که جماعت یاران ما که در این ایام صعب، به عنایت شما، از مطالبات و مصادرات فارغ‌البال، به دعای شما مشغول بودند، از آن همه جماعت، پنج شش کس بیش نمانده است، که در معرض مطالبه‌اند. بزرگان و خاصان حق چنین گفته‌اند که آغاز خیر اگرچه مبارک است و بزرگ کاری است و علامت عنایت ازلی و سعادت ادبی، اما تمام کردن آن خیر بهتر است از آغازش ... (۱۰۵).

در نامه صد و هشتم، به فخرالدین علی صاحب عطا، درخواست تفویض خانقاه اخی گهرتاش به

شیخ جمال‌الدین می‌نماید:

دارنده تحیت، فرزند عزیز، شیخ صالح قانع منسک، جمال‌الدین _ ایده‌الله _ درویشی عزیز است مشغول به اوراد و خلوات. مدتی مدید است که با قلت منال و کثرت عیال، صبر را پیشه خود کرده است و قناعت را قیلله خود ساخته است، چنان که سیرت درویشان متقدم بوده است _ رضی‌الله عنهم _ تا به حدی که خانقاهی به دست او بود، دیگران از او بستند. به هیچ‌جایی مراجعت و مرافعت نکرد از غایت قناعت خود. امروز عیال افزون شده‌اند و طاعت قناعت و صبر ندارند. از رحمت ملک‌الوزرا چشم می‌دارم که بر عادت درویش‌نوازی خویش، خانقاه اخی گهرتاش را _ رحمه‌الله _ پادشاهی فرماید و به شیخ جمال‌الدین ارزانی دارد، تا به فراغت او و عیال او به خدمت و طاعت حق مشغول باشند و دعای شما گویند (۱۹۸).

۵-۷. قدرتِ صوفیان / عارفان

با خوانش مکتوباتِ مولانا، معلوم می‌شود، که در کنار حاکمیت، صوفیان / عارفان نیز صاحب قدرتِ تأثیرگذار در جامعه هستند.

مولانا در نامهٔ هیجدهم، ظاهراً به امین‌الدین میکائیل (نایب‌بیک)، در توصیهٔ شمس‌الدین محمد پسر جمال‌الدین، که او را به کاری گمارد، می‌نویسد:

آرندهٔ تحیت، شمس‌الدین محمد پسر جمال‌الدین، فرزندِ عزیزِ مخلص، سخت مقل‌الحال و بی‌نواست و پدر او، جمال‌الدین امیر احمد _ رحمه‌الله _ از کوچکی فرزند و پیوستهٔ این داعی بوده است. توقع است از مکارم اخلاق «خیرالناس من ینفع الناس»، پادشاهی فرماید او را به شغلی که لایق او باشد، از بنده‌گان خود گرداند، تا مشرف گردد و بر اینای جنس خود افتخار نماید... (۸۳).

چنین نامه‌هایی نشان می‌دهند که قدر صوفیان / عارفان چنان است، که حتا در گماشتن افراد در بخش‌های مختلف، نقش دارند.

در نامهٔ دهم، به فخرالدین علی صاحب‌عطا یا مجدالدین اتابک، در طلب رهاشدن نجم‌الدین ابن خرم چاوش می‌نویسد:

حال فرزند عزیز، نجم‌الدین ابن خرم، چاوش _ عجل‌الله فرجهٔ و فرج‌المسلمین _ به خدمت عرض رفت. لطف‌ها فرمودید و وعده‌ها؛ مگر هنوز هنگام و وقت نیامده بود. داعی التزام می‌کند که چون به ... (۷۶).

در نامهٔ نودوسوم، به تاج‌الحکما، اکمل‌الدین در تفویض مدرسهٔ فخرالدین ارسلان دغمش بعد از شمس‌الدین ماردینی به افصح‌الدین، می‌نویسد:

«... معلوم شماست که فقرا نتوانند وظایف تحصیل به جد به‌جای آورند؛ و اغلب خلق دشمن این طایفه‌اند از روی حسد» (۱۷۶).

۶-۷. ظلم حاکمان

در مکتوباتِ مولانا، دیده می‌شود، که مالیات و باج حکومتی، سبب رکود بازرگانی می‌شود. در نامهٔ بیست‌وششم، به معین‌الدین پروانه، شاهد درخواست نشان مبارک برای معاف‌شدن شهاب‌الدین از خراج هستیم:

... و لیکن کثرت عیال لازم می‌دارد مشغول‌شدن به تجارت تا به سیواس و حدود آن؛ و از سبب باج‌داران و تصدیع ایشان، مدتی است تا از بازرگانی مانده‌است؛ و خیرات ملک‌الامرا به همه عالم می‌رسد؛ امید می‌دارد که به نشان مبارک از باج‌داران معاف باشد و آن را به حجت دارد و بر اینای جنس خود مفاخرت نماید... (۹۵-۹۶).

نامهٔ صدوپانزدهم، ظاهراً به معین‌الدین پروانه، در توصیهٔ کودکی مظلوم به نام سعدالدین و درخواست مسند قضا به تاج‌الدین:

رافع تحیت، فرزند مخلص، سعدالدین، خویش این داعی است و کودک مظلوم است. نیم باغ او را کودکان و متعلقان شما خریده‌اند. توقع است که بندگان را وصیت فرماید تا او را به لطف نگرند و از بنده‌گان شما دانند (۲۰۵).

در نامهٔ شصت‌ودوم، به قاضی سراج‌الدین در توصیهٔ شخصی به نام خواجه ابوبکر، که ملک او را به ظلم گرفته‌اند.

... رافع تحیت، خواجه ابوبکر و مادرش، که از متعلقان و خویشان این داعی‌اند، کودک صالح است و محب صالحان و بی‌کس و مظلوم. ملک او را به ظلم سده‌اند در حالت طفولیت؛ و خصم ظالمانِ یتیمان و بی‌کسان و مظلومان سایهٔ رحمت مولاناست. چشم می‌دارم که از کرم مولانا آن وثاق بدو رسد که هیچ موضعی ندارد، که شب آن‌جا پناه گیرد. مادرش درویش، جدا و شوهر مادرش بدخو و تند و تنگ‌دست، و منع کرده کودک را که در خانهٔ من میا و نان من مخور... (۱۴۱-۱۴۰).
در نامهٔ چهل‌دوم، به معین‌الدین پروانه، در شکایت از مغولان که مطالبهٔ مرکب و استر کرده‌اند، عتاب‌گونه می‌نویسد:

معلوم باشد که چنان‌که توان‌گران را کمی مال عیب است و از آن ننگ دارند، درویشان را ذخیره‌داشتن و خمرهٔ سیم پنهان کردن صدچندان عیب است و از آن شرم دارند.
چون سیل درآید رزق‌شان و نیاید به سبب این خلق. وام و قرض به هشت‌هزار و افزون رسیده است و امروز مطالبهٔ استر می‌کنند جهت ترکان. لله و فی‌الله، عنایت ملک‌الامرا در حق این داعیان از صفت بیرون بوده است و فراموش نکرده‌ایم و ..؛ درازگفتن حاجت نیست، که در ضمیر پادشاهانهٔ پروانه... (۱۱۴).

در نامهٔ پنجاه‌ودوم، ظاهراً به فخرالدین علی صاحب‌عطا، دربارهٔ اختلاف درویشان و دادخواهی، می‌نگارد:

جماعتی، از چهل و بی‌اعتقادی، درویشان را_ که طالب‌الله‌اند_ می‌رنجانند، از رندی و بی‌باکی، و به خدمت شما می‌آیند باژگونه، جهودانه می‌گیرند و شکایت می‌کنند. اگرچه شما را آشغال بسیار است و مهمات بسیار، معاونت درویشان طالب، از مهمات دیگر اولی‌تر باشد. توقع است که به‌نوعی دیگر تفحص فرماید و به زبان و دست دیگر یاری دهد درویشان را و مظلومان را، تا آن دود به آسمان نرود و فتنه‌ها نه‌انگیزد. درویشان را آن زبان نیست و آن دل نیست که با آن زندانِ جهودطبع مقابله کنند در مکر و حيله و باژگونه تشنیهی زنند، سر دیگران بشکنند و دستار دیگران برند و سر برهنه و سر بسته پیش شما آیند و منافقان دیگر را به گواهی آرند. آخر شما بنگرید در هر دو طایفه، در روش طلب هر دو طایفه، که مناسبت‌تر است ظلم و دروغ را و فتنه‌انگیزی را؟ تا ثواب بی‌نهایت باشد.

اگر می‌رویم از شهر و زحمت می‌بریم، نمی‌گذارید؛ و اگر می‌نشینیم، این دو سه درویش از ما نمی‌سگالند تا ما در فروبندیم. ما را طاقت این ظلم نماند. باقی رأی شماست. اگر روا دارید، فتوی دهید. والسلام (۱۲۸-۱۲۷).

در نامه هشتادم، ظاهراً به سلطان عزالدین کیکاووس، در تقاضای رفع تعدی والی از داماد حسام‌الدین چلبی است که می‌نویسد:

... اکنون چند بار از والی وقت نمودند که کمینۀ بنده‌گان را می‌رنجاند و قصد تعدی می‌کند و آن آزار به خاطر سیدالمشایخ و به دل این پدر مخلص می‌رسد. تصدیق و ابرام از حضرت معالی خدایگانی... خدایه ملکه... دور می‌داشتیم، اما چون از حد برقت و عنایت پادشاهانۀ خدایگان عالم بر همه اهل خیر و درویشان رایج است، خاصه بدین پدر، چشم می‌دارم که به اشارت خدایگان جهان‌پناه، سکندر زمان... خدایه ملکه... ظلم این والی و تعدی او از این کمینۀ بنده‌گان رفع شود، تا به فراغت خاطر، ایمن چو کبوتران کعبه، به دعای دولت قاهره مشغول باشد (۱۶۳).

۸. نکته

در این پژوهش، زنده‌گی نامه تاریخی دریافت‌کننده‌گان نامه‌ها را نیاوردیم؛ چرا که در کنار ارزیابی با روی‌کرد تاریخ‌گرایی نو، به‌تر بود این کار انجام می‌شد؛ اما چون زنده‌گی نامه تاریخی افراد، به شکلی کامل در پیوست مکتوبات مولانا به تصحیح توفیق ه. سبحانی و مقاله فتوحی (تعامل مولانا جلال‌الدین بلخی با نهادهای سیاسی قدرت در قونیه)، موجود است، تکرار این کار را شایسته ندانستیم؛ اما در تحلیل‌ها، به آن زنده‌گی نامه‌ها، توجه داشته‌ایم.

۹. نتیجه‌گیری

با خوانش مکتوبات مولانا با روی‌کرد تاریخ‌گرایی نو، به این یافته‌ها رسیدیم:

__ مولانا، در برابر صاحبان قدرت، شیوه توصیف بیش از حد لزوم را در پیش گرفته است. قدرت، بر رفتار او اثر گذاشته و نیک و بد را به یک چشم دیده است؛

__ حاکمیت در نگاه او در این اثر، امری الهی و قدسی است؛ پادشاه، نماینده خدا بر زمین است و فرمان‌بری رعیت، از لازمه‌های زیست سالم پنداشته شده است؛

__ در جامعه آن روزگار آناتولی، فقر اجتماعی، مسأله‌ی عمومی است؛ مردم گاهی با پرداخت خراج‌های سنگین، کاروبار خود را از دست می‌دهند. معیشت، دغدغه بسیاری از افراد جامعه آن روزگار است؛

__ در روزگار حیاتِ مولانا در آناتولی، عده‌یی نانِ عبادت می‌طلبند و رزقِ شان از این ره‌گذر است. «منتِ دین‌داری» مانند گفت‌مانی پُررنگِ گلوئی حاکمیت را می‌فشارد. در آن جامعه، هنوز، عبادت و امرِ اجتماعی، از هم بازشناخته نشده است؛

__ در آناتولی آن روزگار، قدرتِ صوفیان/ عارفان نیز هم‌چون قدرتی قابل توجه، قابل مشاهده است؛ چنان‌که در تعیین پُست‌های خانقاهی نقش دارند؛

__ برخلاف ادعای تاریخ‌نگاران که آناتولی آن روزگار امن‌وامان است و حاکمیت بر وفق مراد عامه عمل می‌کند، ظلمی سنگین جریان داشته است. کثرتِ نامه‌های مولانا در جهت نمایاندن ظلم و تعدی حاکمان بر حقوق مردم، بیان‌گر این مدعا است.

سرچشمه‌ها

۱. ا. کلارک، الیزابت. (۱۳۹۸). **تاریخ، متن، نظریه** (مورخان و چرخش زبانی). ترجمه سیدهاشم آقاجری. چاپ دوم. تهران: مروارید.
۲. ابوت، اچ. پورتر. (۱۳۹۹). **سواد روایت**. ترجمه رؤیا پورآذر و نیام اشرفی. چاپ ششم. تهران: اطراف.
۳. احمدی، بابک. (۱۳۹۶). **رساله تاریخ** (جستاری در هرمنوتیک تاریخ). چاپ پنجم. تهران: مرکز.
۴. استنفورد، مایکل. (۱۳۹۳). **درآمدی بر تاریخ پژوهی**. ترجمه مسعود صادقی. چاپ هفتم. تهران: سمت.
۵. امامی، نصرالله. (۱۳۹۳). **مبانی و روش‌های نقد ادبی**. چاپ پنجم. تهران: جامی.
۶. تقی‌زاده، زهرا و روحانی، مسعود. (۱۳۹۶). «**گونه فرهنگی مکتوبات مولانا**» (بررسی سه مقوله موضوع، مخاطب و افراد واسطه در نامه‌های مولانا). **سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)**. سال دهم. ش سوم (پیاپی ۳۷)، صص ۵۱-۶۷.
۷. حجازی، ناهید. (۱۳۹۸). «**بررسی تاریخ‌گرایی نو در خاموشی دریا، اثر ورکور**». پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. دوره ۸. ش اول. صص ۱۱۰-۱۳۱.
۸. حداد عادل، غلامعلی. (۱۳۸۱). «**چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او**». تهران: نامه فرهنگستان، ش ۵ / ۳، صص ۱۸۷-۱۹۸.
۹. _____ . (۱۳۸۳). «**ارزش ادبی مکتوبات مولانا**». تهران: نامه فرهنگستان، ش ۵ / ۳، صص ۵-۲۶.
۱۰. حمیدی، عبدالحکیم. (۱۳۹۳). **نگاهی مختصر به فلسفه تاریخ**. چاپ اول. کابل: فرهنگ.

۱۱. دانشنامه زبان و ادب فارسی. (۱۳۸۶). مدخل «جلال‌الدین بلخی». صص ۵۱۸-۵۳۸. به کوشش: برندق خجندی و حیرتی تونی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۲. دین لوئیس، فرانکلین. (۱۳۸۵). مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب. چاپ دوم. ترجمه حسن لاهوتی. تهران: نامک.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹). با کاروان حله (مجموعه نقد ادبی). چاپ شانزدهم. تهران: علمی.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹). نقد ادبی (جلد اول و دوم). چاپ نهم. تهران: امیرکبیر.
۱۵. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران. جلد سوم. بخش اول. چاپ هفتم. تهران: فردوس.
۱۶. صفوی، کورش. (۱۳۹۱). نوشته‌های پراکنده (دفتر اول: معنی‌شناسی). تهران: علمی.
۱۷. فتوحی، محمود. (۱۳۹۲). «تعامل مولانا جلال‌الدین بلخی با نهادهای سیاسی قدرت در قونیه». نشریه زبان و ادبیات فارسی. سال ۲۱. ش ۷۴، صص ۴۹-۶۸.
۱۸. فرزانه دهکردی، جلال. (۱۳۸۹). تاریخ و روایت (در کتاب تاریخ و روایت). چاپ اول. ویراست جفری رابرتز. ترجمه جلال فرزانه دهکردی. تهران: دانش‌گاه امام صادق (ع).
۱۹. مشتاق‌مهر، رحمان. (۱۳۹۶). «مآخذ استشهادات شعری فارسی مکتوبات مولانا و تکمله آن». کهن‌نامه ادب پارسی. سال هشتم. ش سوم. صص ۷۷-۱۰۶.
۲۰. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۱). مکتوبات. تصحیح توفیق هـ سبحانی. تهران: مرکز نشر دانش‌گاهی.
۲۱. میلانی، عباس. (۱۳۸۷). تجدد و تجددستیزی در ایران (مجموعه مقالات). چاپ هفتم. تهران: اختران.
۲۲. نوذری، حسینعلی. (۱۳۹۲). فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری. چاپ سوم. تهران: طرح نو.
۲۳. یازجی، تحسین. (۱۳۶۹). «مولانا جلال‌الدین رومی و ورود او به آسیای صغیر» در کتاب: مولانا از دیدگاه ترکان و ایرانیان، به قلم جمعی از نویسندگان. چ اول. گردآوری: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آنکارا. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.